

توضیحاتی چند
در باره
نقد "در باره انقلاب"

گروه اتحاد کمونیستی

توضیحاتی چند درباره نقد "درباره انقلاب"

نقدی را که از طرف رفقا بر این نوشته شده است میتوان به چهار بخش تقسیم کرد :

۱- قسمتی مربوط به نارسائی جملات نوشته ما بوده است و عدم بحث حضوری برای رساندن مطالب بطور روشنتر .

۲- قسمتی مربوط به برداشت های خاصی است که از پاره‌ای جملات شده که ابدًا منظور نظر ما نبوده است و هر آینه کلیت نوشته در نظر گرفته میشد اینگونه برداشت ها نمیشد .

۳- پاره‌ای مربوط به کمی اطلاع ما از شرایط عینی جامعه‌اند . ما متأسفانه خود اطلاع‌جویری دست اولی از جریانات نداشتیم و مجبور بودیم که بعضی مسائل را از خلال نوشته‌هایی که از داخل بدستمان میرسیده استخراج کنیم ولی بدیهی است که اینها نمیتوانستند جایگزین مطالعه و شناخت عینی شوند .

۴- و بالاخره پاره‌ای مربوطند به تفاوت نظر ها .

قبل از وارد شدن در موضوع ضروری میدانیم نکته‌ای را مقدمتاً توضیح دهیم . نکته‌ای که

باید هنگام ارسال نوشته به شما رفقا تذکر داده میشد .

هنگامیکه گروه کار خود را در سطح فعلی شروع کرد بدلائل متعدد باین نتیجه رسیده بودیم که تنها راه برای ادامه موثر مبارزه ، شروع جنگ چریکی شهری در ایران است . ما این اعتقادات را در سلسله مقالاتی در باختر امروز نوشتیم و "جنگ چریکی شهری" اثر ماریگلا را بفارسی برگردانیم . پس از قریب یکسال ، حماسه سیاهکل و سپس اعدام انقلابی فرسیو ما را بوجود کانونی که نه تنها اعتقاد به صورت جنگ چریکی داشته بلکه بابرخوردی انقلابی آنرا به مرحله عمل در آورده است ، آگاه کرد .

در عین حال شروع به تدوین کاملتر نظریات خود - بصورت نوشته داخلی - کردیم چون

بعلت اینکه باختر امروز نشریه جبهه‌ای بود محدودیتهایی برای ما در ابراز کامل تئوریک نظراتمان بوجود می آمد . نوشتن "درباره انقلاب" در آن هنگام شروع شد گو اینکه کامل نشد تا اینکه " ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء " بدست ما رسید و با استفاده از آن قدری نوشته خود را مرتب کردیم . بنابر این در تحلیل نوشته باید در نظر بگیریم که این نوشته داخلی و مربوط به شرایط سه سال پیش مبارزه است و عمدتاً برای یادداشت برداشتن از نظرات خود مان بوده است . در موقع ارسال نوشته به شما رفقا ، نه تنها در ذکر این مطلب تسامح شده بلکه حتی آنرا بصورتی در نیاوردیم که برای رفقای که از نزدیک با ما آشنائی دارند بقدر

کافی گویا باشد. از این دو نظر بما انتقاد وارد است بخصوص که میبینیم این تسامح باعث شده که رفقا برداشت ما را از شرایط جامعه قبل از جنگ چریکی، با برداشت بعد از شروع عملیات یکی بگیرند.

مثلا ما وقتی از پراکنده بودن و معدود بودن اعتصابات کارگری سخن میگوئیم شرایط قبل از جنگ چریکی را بازگو میکنیم وگرنه کسی نمیتواند منکر گسترش کنونی اعتصابات باشد. ما حتی در مقاله‌ای در شماره ۸۴ باختر امروز نقش مهم جنگ چریکی را در گسترش کنونی مبارزات خودبخودی طبقه کارگر با شکستن بست‌ها تشریح کرده‌ایم و از این نظر با رفقا کاملا هم عقیده ایم.

در مورد "مرحله‌ای" بودن ضرورت مبارزه مسلحانه ما چنین اعتقادی نداریم. ما مبارزه مسلحانه را امری استراتژیک میدانیم. امر استراتژیکی که از ابتدا تا انتها تعیین کننده هر شیوه دیگر مبارزه هم هست. ما جنگ چریکی شهری را در بدنه این استراتژی می‌بینیم. هر جا که - نوشته صحبت از ضرورت مرحله‌ای میشود، جوابگویی به نظراتی است که خود را معتقد به استراتژی مبارزه مسلحانه می‌شمارند ولی آنها در مرحله فعلی رد میکنند. ما کوشیده ایم ثابت کنیم که این مبارزه بصورت مرحله‌ای هم در دستور کار قرار دارد. از نظر ما کسی که استراتژی مبارزه مسلحانه را نپذیرد اصولا کمونیست نیست. نه از سرمایه داری شناخت دارد و نه از شیوه‌های اعمال قدرت طبقاتی پرولتاریا.

مسئله دیگری که در همین نوشته به آن اشاره شده لزوم وجود اشکال دیگر مبارزه در کنار عملیات مسلحانه است. چیزی که رفیق پویان آنها "تبلیغ مجزای سیاسی" مینامد و همانطور که خود نیز در سرمقاله نبرد خلق شماره ۲ اشاره کرده‌اید سازمان در صد گسترش دامنه آنها بر حسب توانائی خویش است. ما از این نظر نیز کاملا با رفقا هم عقیده‌ایم و کسی را که تحت ماسک کمونیسم، استراتژی مبارزه مسلحانه را انکار کند چیزی جز یک رویزیونیست و مرتد نمی‌شناسیم.

در مورد سازماندهی

در این رابطه منظور ما از سازماندهی چیست؟ ما چند نوع سازماندهی می‌شناسیم.

الف - سازمان دادن کمونیست‌ها از طریق ایجاد شرایط ضروری برای وحدت آنها و تشکیل حزب کمونیست در رابطه با طبقه کارگر.

ب - سازمان دادن عناصر غیر کمونیست ولی مترقی و آگاه.

ج - سازمان دادن (در حقیقت بسیج) توده‌ها با سطح آگاهی نازل.

بدون تردید همه اینها در رابطه ارگانیک با هم قرار دارند و اصولا جداشدنی هستند و اجزاء يك كل را تشکیل می دهند معینا هر يك ویژگی های خود را دارند و علاوه بر وظائف کلی کمونیستها ، هر يك از آنها اتخاذ تدابیر خاصی را نیز می طلبند . سلسله اقداماتی که منجر به گرد هم آمدن ، ملحق شدن و بالاخره اتخاذ عناصر کمونیست میشود ، و نیز با اقداماتی که منجر به بسیج خلق و پذیرش رهبری کمونیستها میشود ماهیت متفاوت دارند گو اینکه يك شیوه عمل میتواند در خدمت هر سه قرار گیرد .

صرف مبارزه مسلحانه علاوه بر وظیفه الف ، د و وظیفه دیگر را نیز اگر نه کاملا ولی به طور عمده انجام میدهد . یعنی مثلا صرف يك عمل مسلحانه تا حد زیادی نقش بسیج کننده هم دارد و جبران عدم امکانات ما و نا مساعد بودن شرایط را برای گسترش کار صرفا سیاسی و توضیحی و تبلیغی میکند . و اساسا بهمین دلیل است که جنگ چریکی آنقدر از نظر آماده ساختن زمینه برای ایجاد ارتباط وسیع بین کارگران و دهقانان و روشنفکران مهم است .

دلیل تاکید ما بر این مسئله جوابگویی به همان اپورتونیست هائی است که میگویند سازمانها^{ئی} که بر مبنای مبارزه چریکی تشکیل میشوند ، سازمانهای صرفا نظامی هستند و چون نیروی نظامی آنها بمراتب کمتر از دشمن است ضرورتا شکست خواهند خورد . ما میخواهیم بگوئیم که اینطور نیست . چون اولاً عمل نظامی در خدمت سازماندهی ، در خدمت امر سیاسی و بالعکس قرار میگیرد زیرا سرشت تبلیغی دارد . ثانيا عمل نظامی با تبلیغ مجزای سیاسی هم توأم است و بنا بر این وظیفه ج ، یعنی بسیج و سازماندهی توده ها بحول محور خود — از نظر محتوی و شکل هر دو (یعنی محتوی سوسیالیستی و شکل مسلحانه) — را هم انجام میدهد .

قاعدتا ما در نوشته خود بقدر کافی رسا ننوشته ایم چون از يك مقدار اصول قبول شده برای خودمان حرکت میگردیم و خود بخوبی میدانستیم که این اصول را قبول داریم و نیازی بذکر مجدد آنها نمی دیدیم . ولی ارسال نوشته بهمان صورت قبلی شبهاتی را برای رفاقا بوجود آورده است .

* * *

در مورد جنبش خود بخودی رفاقا اظهار داشته اند که نظر ما را درباره رابطه آن با کمونیست ها درست میدانند و از طرفی نوشته اند که (صفحه ۱۵) ” نهایت جنبش های خود بخودی این است که یکی آگاهی توده ها را تا حدودی رشد میدهد ، یکی دیگر اینکه افرادی را برای پیوستن به صفوف مبارزه مسلحانه در درون خود میپروراند و یکی هم اینکه شکست و

سرکوب این جنبش‌ها لزوم شکل‌عالیتری از سازمان و مبارزه را برای توده‌ها بطور کلی مطرح مینماید. ما این فواید را صرفاً قسمتی از فواید جنبش خودبخودی می‌دانیم. بنظر ما برای امکان رشد مبارزه جنبش (لا اقل) خودبخودی بسیار ضروری است. ولی آیا باید تا هنگام بوجود آمدن آن دست روی دست بگذاریم و تماشاچی بمانیم؟ نه، منظور ما این نیست. ما دو نوع جنبش کارگری می‌شناسیم. جنبش کارگرانیکه صرفاً بعکس العمل شرایط بد زندگی آنهاست و یا بعبارت دیگر جنبش خودبخودی سازمان نیافته حول محورهای پراکنده و بی‌رابطه مستقیم‌ها هم، و یا جنبش کارگرانیکه علاوه بر عامل بالا تحت تأثیر عامل آگاهی سیاسی نیز هست.

عامل آگاهی که قسمتی از آنرا مستقیماً از خود (مبارزه طبقه) میگیرد و قسمتی را از خارج از طبقه خود (روشنفکران ملهم از مبارزات طبقه کارگر). ولی مهمترین مسئله اینستکه طبقه کارگر ضمن حرکات طبقاتی خود است که میآموزد، به نیروی خود واقف میشود و خواسته‌های خود را تنظیم میکند. این حرکات چون ابتدا از سطح نازل آگاهی (تحت شرایط سخت زندگی، استثمار) شروع میشود خصلت خودبخودی دارد ولی مرحله‌ای ضروری و غیرقابل اجتناب برای ارتقاء بسطح جنبش‌های سازمان یافته است.

اینکه میگوئیم در فقدان جنبش خودبخودی امکان کار وسیع در طبقه وجود ندارد، حقیقتی را بیان کرده‌ایم ولی بلافاصله ذکر کرده‌ایم که "یا باید منتظر جنبش خودبخودی و تکامل و رشد آن بسوی جنبش سیاسی و از بین رفتن یا تضعیف حاکمیت پلیسی ماند، و یا باشکستن بست‌هایی که بطور عمده علت اساسی جو سیاسی فوق است و بایک حرکت ضروری (یعنی جنگ چریکی) محیط را آماده تر کرد و آمادگی و تدارک لازم را برای محیط آینده، برای کار وسیع و جهت دادن بمبارزات کارگری و از آن طریق تشکیل حزب کمونیست دید."

در عمل وقتی کارگران جهان چیت یا ایرانا یا تولیند ارو اکنون حرکت میکنند و سه سال پیش کمتر حرکت میکردند باید دنبال اثر عوامل جدیدی گشت که آنها را بحرکت در آورده است. بنظر ما این یکی از این یکی از عوامل مهم وجودید در اثر فعالیت‌های مسلحانه است. بنابراین عملیات مسلحانه در بوجود آوردن جنبش خود بخودی توسط شکستن بست‌ها عمل میکند، نه اینکه صرفاً هدف اصلی عملیات بوجود آوردن جنبش خود بخودی است. ظهور (و نه دلیل) جنبش خود بخودی محصول جانبی ولی ضروری عملیات مسلحانه است و یکی از ارزش‌های جنگ چریکی هم همین است که حتی در نقطه‌ای که کار سیاسی مشخص نشده باعث بوجود آوردن جنبش خود بخودی (این شرط ضروری ولی نا کافی بسیج خلق) میشود. ما ما کار خود زارها نمی‌کنیم و برویم جنبش خود بخودی راه بیسند ازیم. ما کار خود را یعنی مبارزه مسلحانه را انجام میدهیم و

و جنبش خود بخودی هم در اثر استثمار و شکستن بست ها بوجود میآید . این مسئله بخصوص در جواب اپورتونیست های اکونومیستی است که با حرکت از يك اصل ضروری یعنی وجود جنبش کارگری باین نتیجه میرسند که پس حالا که حتی جنبش خود بخودی هم وجود ندارد يك شرط ضروری کار موجود نیست و بنا بر این کاری نباید کرد و باید منتظر رشد نیروهای تولیدی و بوجود آمدن جنبش خود بخودی نشست .

اصولا لازم میدانیم که به رفا یا آوری کنیم که پاره ای از تاکیدات ما روی پاره ای از مطالب برای روشن کردن غلط بودن نظریات انحرافی است که در محیط ما ارائه میشده ، چون تئوری عمل را توأم با پولمیک با نظرات انحرافی باید نوشت . بنا بر این صرف تاکید ما در اینجا و آنجا نباید حمل بر عمده گرفتن مسئله از نظر ما شود . شما رفا هم در ایران با انواع این نظریات انحرافی روبرو بود اید که گرچه شاید شکل آنها با خارج متفاوت بوده ولی ماهیتا یکی بوده اند و بنا بر این ضرورت پولمیک ما را می بینید . راه مقابله با اکونومیست ها این نیست که ضرورت جنبش خود بخودی را نفی کرد (چیزی که نفی کردنی نیست) . راه مبارزه اینست که نشان داد با اتخاذ شیوه خاصی از مبارزه یعنی مبارزه مسلحانه ظهور جنبش خود بخودی هم تسهیل میشود .

* * *

در مورد مبارزه انقلابی داخل و خارج ، توضیحی که در ابتدای این نوشته داد ه ایم باید در نظر گرفته شود . در فقدان سازمان انقلابی وظیفه ما بوجود آوردن آن بود . با وجود آنکه در ایران سازمان وجود داشت معینا عدم اطلاع و ارتباط ما با آن برای ما حالت فقدان را پیدا میکرد . بهمین دلیل بود که از لحظه ارتباط ما با شما این مسئله شکل خود را تغییر داد و کوشش ما در جهت ادغام در سازمان شما (و نه بوجود آوردن يك گروه در ایران) ادامه یافت .

* * *

در مورد جنگ چریکی و نفی امکان کار انقلابی در روستا ، ما نیز همانطور که خود توجه کرد ه اید نفی را در اثر عدم امکانات مرحله ای تکنیکی میدانستیم و نه نفی ضرورت آن . در کشوری که ۷۰ درصد جمعیت آن در روستا ها زندگی میکنند ، بدیهی است مبارزه ای که روستائیان را در بر نگیرد خصلت توده ای و امکان مبارزه دراز مدت نخواهد داشت . این يك امر مسلم است . اصولا هر وقت راجع به امکان صحبت میشود ، ضرورت باید قبول شده تلقی شود وگرنه بحث بر سر ضرورت میبود و نه امکان . و ما در نوشته خود اشکالات ، یعنی کمبود

امکانات را بر شمرده ایم و در ضرورت آن هیچگونه تردیدی نکرده ایم . البته ممکن است ما در مورد اشکالات زیاده روی کرده باشیم و پاره‌ای از امکانات را هم ندیده باشیم . هر دو دیدیرفتنی هستند . شناخت عینی ما کم بوده و ضرورتاً راه‌هایی نیز نمی توانستیم برای غلبه بر آنها ارائه دهیم .

* * *

در مورد اثرات انهدامی عملیات نظامی

تردیدی نیست که نظر ما همان است که خود رفقا در انتهای تذکر خود راجع به این مطلب نوشته‌اند . تاثیر داشتن یا نداشتن مطلبی است و هدف بودن یا نبودن مطلبی دیگر . ما هیچگاه نگفته‌ایم که تاثیرات انهدامی عملیات مسلحانه صفر است . ولی این را میگوئیم که کشتن يك مامور یا گرفتن يك قبضه تفنگ در این مرحله از جنبش بمنظور ضرر مالی زدن و کم کردن يك مامور یا يك تفنگ از دشمن نیست . منظور تاثیر گذاری عمل بر جامعه است ، منظور خراب کردن روحیه بقیه ماموران رژیم است ، منظور شکستن طلسم ضعف خود و قدرت دشمن است . البته تردیدی نیست که پس از مراحل ابتدائی ، انهدام قوای دشمن هدف میشود . آنوقت (در مراحل پیشرفته) کشته شدن يك مامور دولت دیگر بمنظور اثر گذاری تبلیغی نیست بلکه تاثیر انهدامی آن مورد نظر است . گو اینکه هم در مورد اول و هم مورد دوم به ترتیب اثر انهدامی و تبلیغی صفر نیست .

* * *

در نوشته رفقا مطلب دیگری آمده که چون باندازه کافی نسبت بآن توجیه نیستیم در حقیقت نمیدانیم که در این مورد نظرمان یکی است یا نه . بنا بر این ما نظر خود را مینویسیم اگر رفقا بر داشت دیگری دارند بما تذکر بدهند .

هیچ مبارزه‌ای خالی از محتوی نیست . ممکن است ظاهراً مبارزه (و سازماندهی) حول شکلی انجام شود ولی این شکل بی محتوی نیست . افراد بدلائل مختلف ، یعنی بدلائل عقیدتی مختلف ، یعنی بدلائل ایدئولوژیک متفاوت ، حول آن جمع میشوند . قطعاً یکی از این ایدئولوژیها غالب است یعنی محتوای اساسی این شکل از مبارزه یا سازماندهی را در بر میگیرد . همیشه در هر جبهه ، در هر مجموعه‌ای ، يك ایدئولوژی غالب است . بنا بر این صحبت بر سر سازماندهی حول مبارزه مسلحانه (یعنی شکل خاص) کافی نیست . رفیق احمد زاده از چنین عبارتی استفاده میکند ولی درك ما اینست که او احتمالاً وجود محتوای ایدئولوژیک را چنان بدیهی میدانسته که به آن اشاره نکرده است . معهذاً چون هستند کسانی که شکل را عمده و

تعیین کننده میگیرند ، و با وجودیکه ما خیال نمیکنیم شما اینطور فکر میکنید ، بخاطر مطمئن شدن این توضیح را میدهم که عقیده تعیین کننده بودن شکل (و در این مورد مبارزه مسلحانه) درست نیست . بر خلاف تصور رایج ، مبارزه مسلحانه يك شیوه انحصاری کمونیست ها نیست و دیگران هم آنها از کمونیست ها بعاریت نگرفته اند . از زمانیکه طبقات در تاریخ بوده اند ، مبارزه و گاه مبارزه مسلحانه وجود داشته است . هم از طرف مرتجعین اعمال میشده و هم از طرف مرفقی ها (ی تاریخی) .

پیدايش کمونیسم محتوای جدیدی باین شکل مبارزه داد عمدتاً برای کمونیست ها و بطور ثانوی روی مبارزات غیر کمونیستها هم تاثیر گذاشت . معیناً هم طبقات ارتجاعی و هم طبقات انقلابی (حتی غیر کمونیست) مانند گذشته در مواردی که ضروری میدانستند بآن متوسل میشدند و میشوند . هنگام انقلاب الجزایر تعداد معدودی مارکسیست درون آن تصور میکردند که چون مبارزه مسلحانه عالی ترین شکل مبارزه و مارکسیسم عالیترین محتوی مبارزه است ضرورتاً ایندوبهم پیوند میخورند . یعنی اگر مبارزه مسلحانه تداوم یابد محتوی کمونیستی میگیرد . چرا ؟ دلیلی ندارد . این فقط يك خواست بود نه بیان واقعیت . تجربه هم غیر از این را نشان داد . انقلاب الجزایر موجب پیروزی بی چون و چرای خرده بورژوازی و نه کمونیستها شد . فلسطین نمونه دیگری است . نمونه ها بسیارند . بنا بر این هر جا صحبت از سازماندهی میشود مسئله محتوی و شکل ، تواما ، و بدون سعی در انفکاک باید مطرح شوند . ولو اینکه محتوی برای ما بدیهی باشد ، چون در دنیا بسیار کسانی هستند که شکل را تعیین کننده محتوی میدانند حرف ما با آنها اشتباه خواهد شد .

البته وقتی کمونیست ها صحبت از سازماندهی حول محور مبارزه مسلحانه می کنند ، همانطور که در مورد سازماندهی گفتیم ، اهداف مختلفی را با هم مطرح میکنند . عناصر نا آگاه زحمتکش را میتوان حول محور مبارزه مسلحانه — بعنوان وسیله ای برای مبارزه قاطع با استثمارگران — جمع کرد و از اول به همه آنها نگفت باید بروید کمونیست شوید و بعد بیایید و گرنه جای شما اینجا نیست . این حرف حماقتی بیش نیست . اگر میشد توده های نا آگاه را در سطح توده ای خارج از حزب ، تبدیل به کمونیست های مبارز کرد ، دیگر اصلاً بوجود حزب چه نیازی بود ؟ حزب صرفاً تبدیل میشد به تجمع ساده از عناصر کمونیست . واقعیت اینست که بسیاری بسیار از عناصر ، آگاهی سیاسی خود را در درون سازمان می یابند و یا آنها اعتلاء میدهند . اما این حکم که برای کمونیست ها و نیز توده های نا آگاه بدون تعلق به ایدئولوژی خاص صادق است در مورد عناصر معتقد به ایدئولوژی های غیر کمونیستی (و بنحو اولی ضد کمونیستی)

صادق نیست . یعنی در درون يك حزب کمونیست ، افراد سیاسی آگاه غیر کمونیست نمیتوانند وجود داشته باشد (مثلا کسانی که آگاهانه معتقد به نظام سرمایه داری و یا سوسیالیسم های خرده بورژوازی هستند) . این افراد ممکن است حول محور مبارزه مسلحانه هم جمع شوند ولی آیا يك حزب کمونیست میتواند آنها را در درون خود بپذیرد ؟ نه ! این افراد در جبهه های خواهند بود که حزب کمونیست هم در آن شرکت خواهد داشت (والبته یا رهبری را دارد و یا برای کسب آن میکوشد) . این افراد جایشان در درون احزاب دیگر خلقی است و نه در درون حزب کمونیست . بنا بر این بسهولت می بینیم که ذکر محور مبارزه مسلحانه بدون ذکر محتوی ممکن است علیرغم نظر ما مسائل دیگری را مطرح کند . گو اینکه ما در عمل این کار را نکنیم ولی جای انتقاد به تئوری ما خواهد بود .

البته ما مانند هر فرد دیگری که خود را متعهد به مبارزه میدانند اشکالات عملی کار ، کمبود امکانات و افراد ، فشار پلیس ، تضییقات و اجباراتی که عمل بما تحمیل میکند را نیز در نظر میگیریم و هنگامیکه اینها اجتناب نا پذیر است چون عمل را همیشه مقدم میدانیم بنا بر این نمیگوئیم امکان بوجود آوردن حزب کمونیست یا جبهه آنطور که در تئوری باید باشد کاملا فراهم نیست و بنا بر این دست روی دست بگذاریم . در حقیقت غرض در اینجا بیان موازینی است که منطبق با تئوری ماست . اگر عمل در اینجا و آنجا مسائل دیگری را بما تحمیل کرد البته خواهیم پذیرفت . ولی هدف و تئوری ما مشخص خواهد بود و همراه با پیدا شدن امکانات ، عمل ما نیز بیشتر منطبق بر جهت تئوری ما خواهد شد .

* * *

شیوه تولید ما قبل سرمایه داری

ما در این مورد دو تفاوت نظر با رفقا داریم .

۱ - در مورد وجود یا فقدان شیوه تولید آسیائی

۲ - در مورد نحوه برخورد و پژوهش .

مسئله اول بخودی خود يك مسئله آکادمیک میتواند باشد و تفاوت نظر در مورد آن بین کمونیست ها کاملا مجاز و وابسته به میزان اطلاعاتی است که هر يك در این زمینه دارند . ولی اگر مسئله همین بود ما حتی بحث آنرا هم نمی کردیم و حل آنرا بعهدہ انقلابیون و محققین بعد از انقلاب می گذاشتیم . ولی مسئله اساسی تشخیص وجود یا عدم آن نیست . مسئله اساسی روش

ما در برخورد با آن است . چون اگر ما بتوانیم در مقابل مسائل حل نشده آکادمیک یا کتونی (آکتوول) روش برخورد علمی بکار بریم همه مسائل را حل خواهیم کرد ولی اگر از ابتدا لغزش‌هایی در شیوه کار ما باشد کمکی به حل مسائل نخواهیم کرد .

با وجود آنکه رفقا در مورد اول بما ایراد گرفته اند ما اکنون به آن نصییردازیم بلکه سعی میکنیم ایرادات خود را به نحوه برخورد رفقا با مسئله ذکر کنیم .

۱ - اینکه هزاران آنتی کمونیست همین حرف را میزنند بما ربطی ندارد . ما کمونیست هستیم و از زاویه دید خود صحبت میکنیم . آنتی کمونیست ها معتقد بودند در اروپا قبل از نظام سرمایه داری فئودالیسم وجود داشته ، آیا این دلیلی بود برای امتناع کمونیست ها از ابراز همین حقیقت ؟

۲ - آنتی کمونیست ها از وجود بعضی مسائل برای نفی کمونیسم استفاده میکنند . آیا این باید باعث شود که کمونیست ها حتی از دیدن مسئله هم امتناع کنند ؟ یا اینکه بر عکس اگر کمونیست ها مسئله را واقعی میدانند باید آنها ابراز کنند ولی نتیجه گیری علمی و در جهت تایید کمونیسم کنند . بنظر ما راه دوم درست است .

۳ - از اینکه مارکس تسامح هائی در کارهایش کرده تردیدی نیست ما با و بدیده پیغمبری نمی‌نگریم . ولی رفقا چرا در این مورد خاص به او نسبت تسامح داده اند ما نمیدانیم . مارکس نوشته مفصلی در این باره دارد که کمینترن (و یا دولت شوروی) آنها سانسور کرده بودند و اخیرا چاپ شده (ما ترجمه فارسی آنها اکنون در زیر چاپ داریم) و علاوه بر آن وی اشارات بسیار متعدد در نوشته های دیگر خود باین مسئله میکند . او در این مورد لغزش قلم نکرده ، با شناخت و آگاهی صحبت کرده است . معبذا اگر ما تصورات او را نادرست میدانیم باید دلائلی را که او ابراز کرده بشناسیم و رد کنیم وگرنه با آوردن مطالبی که منافای تصورات او نیست نمیتوانیم بگوئیم او دچار تسامح شده است .

۳ - اینکه متصوراً اعتقاد بوجود استثناء در گذشته ما را بوجود استثناء در آینده سوق میدهد و بنابر این اعتقاد بوجود نظام آسیائی منجر به اعتقاد به امکان عدم وقوع سوسیالیسم در آینده میشود ، بکلی اشتباه آمیز است . رفقا در نقد خود بر نوشته ما میگویند :

" با این حساب چگونه میتوان اعتقاد داشت که در همین ایران ، درست مانند روم و یونان و همه جوامع دیگر ، سرمایه داری به سوسیالیسم و بعد به کمونیسم تبدیل شود . چرا در این مورد قانون عام صادق است ولی در آن مورد صادق نیست ؟ " این جمله چند فرض نادرست را در بطن خود دارد :

- الف - فتود الیسم نظام عام قبل از سرمایه داری بوده است .
- ب - اعتقاد به وجود نظام آسیائی اعتقاد به وجود استثناء به قاعده است (قانون عام) .
- پ - اعتقاد به وجود نظام تك خطی
- ت - تعمیم استثناء (در صورت پذیرش استثنائی بودن - که در حقیقت همانطور که خواهد آمد استثنائی نیست) .

ما از رفا سئوال میکنیم :

مارکس و انگلس در کجا وجود فتود الیسم را قانون عام نظام ما قبل سرمایه داری گفته اند ؟ ما از وجود چنین اظهاری بی اطلاعیم . بر عکس ، مارکس مکررا وجود نظام های مختلف ما قبل سرمایه داری را ذکر کرده است (آسیائی ، فتود الی سلتی ، ژرمانی ، اسلوانی) و حتی همانطور که گفته شد نوشته مفصلی در تاکید تفاوت های اساسی آنها با فتود الیسم و اینک اصولا این نظام های مختلف نتیجه طرز بر خورد های متفاوت بشر با شرایط عینی تجدید تولیدش (مثلا زمین) است نوشته است . انگلس هم که بطور وضوح طرز بوجود آمدن فتود الیسم را در روم بعنوان سنتز نظام برده داری و واندال ها ذکر میکند . قانون عام وجود فتود الیسم برای مارکس و انگلس وجود خارجی ندارد ، بلکه این ساخته ذهن کمینترن است و آنهم بعد از لنین . مارکس و انگلس و لنین چنین نمیگویند . نه در مورد فتود الیسم چنین قانون عامی را ذکر میکنند و نه در مورد برده داری . ماتریالیسم تاریخی ، قانون عام ، برای آنها این است :

کمون های اولیه یعنی جوامع غیر طبقاتی ← جوامع طبقاتی ← جامعه غیر طبقاتی (کمونیسم) . یعنی وجود طبقات عارضه ای گذرا است که در مسیر زندگی جوامع بوجود می آید و بعد هم از بین میرود . مارکس چندین نوع از این جوامع طبقاتی را می شمارد (نه بعنوان انواع فتود الیسم بلکه بدیل (آلترناتیو) فتود الیسم) . قانون عام ، وجود جامعه طبقاتی است نه شکل خاصی از آن مانند برده داری یا فتود الیسم و یا نظام آسیائی .

تعمیم مکانیکی اشکال خاص اروپا (و آنهم نه همه اروپا) به سراسر جهان بجای محتوی نظام ها یعنی وجود طبقات ، چیزی است که بحق تحت نام نظام تك خطی مورد مخالفت بسیاری از کمونیست هاست .

رفقا برای ثبوت وجود نظام برده داری و فتود الی در ایران طی چندین صفحه کوشش کرده اند . ما با مطالبی که رفا نوشته اند کاملا آشنا هستیم ولی موافق نیستیم ، و از آن مهمتر نتیجه گیری از آنها را درست نمیدانیم . رفا قطعاً خود موافقت کند که نه وجود برد بمعنای نظام برده داری (بمعنای نظام غالب) است و نه وجود فتود ال بمعنای غالب بودن . اسباب تولیدی فتود الی و نه وجود شاه مستبد نشانه وجود نظام آسیائی . بنابراین رفا

اولا میتوانستند از ارائه پاره‌ای از مطالب بکلی احتراز کنند و بقول خود رفقا بحث آنرا بعهده انواع خنجی‌ها و دیاکانوف‌ها بگذارند. تردیدی نیست که قرائت آثار و آشنائی با آنها همانطور که رفقا بدرستی اشاره میکنند ضروری است و ما هم در این مورد تعلل نکردیم. ولی مسئله بر سر کافی بودن یا کافی پنداشتن آنهاست. و مهمتر اینکه آیا آنها را متناقض نظر مارکس میدانیم و یا نه. مارکس برای نشان دادن نحوه تحول فتودالیسم به سرمایه‌داری (چیزی که بسیار عیان تر از اینها بود)، هزاران مدرک را زیر و رو کرد، معینا آنها را کافی ^{نداشت} و بعد از او مارکسیست‌ها صدها کتاب روی آن نوشتند و آنرا موبمورد هر شهر و ده مورد بررسی قرار دادند. حال چگونه ما میخواهیم با هم عقیده شده با مولفینی که میگویند به برده‌های پرسبولیس "انعام" * میدادند نه مزد، حکم بوجود اسناد کافی بدسیم. (در حقیقت حکم دادن یعنی حکم دادن به کفایت ادله). در حقیقت اسناد بهیچوجه کافی نیستند و ما مجبوریم استنتاج منطقی بکنیم (و نه اینکه بنا بر تفسیر رفقا از نوشته ما به "تخیل" متوسل شویم. ما هرگز چنین کاری نخواهیم کرد). ما مجبوریم تفاوت‌های جامعه خود را با جوامع دیگر ببینیم وگرنه نتیجه‌گیری مکانیکی از تعمیم شرایط دیگر بر جامعه‌مان خواهیم کرد. اینکه در جامعه ما فتودال تبدیل به سرمایه‌دار میشود مسئله کم‌اهمیتی نیست. اینکه در گذشته یک نفر هم تاجر بود و هم مالک تفاوت جزئی با فتودال غربی نیست. تفاوتها آنقدر اساسی است که در غرب انقلاب کبیر فرانسه را برای از بین بردن سلطه فتودالها ضروری میکرد و در کشور ما "انقلاب سفید" را. چون در آنجا طبقه فتودال از بین میرفت و سرمایه‌داران از منشاء طبقاتی دیگری بوجود میامدند، در ایران فتودال تبدیل به سرمایه‌دار میشود و بنا بر این تا نابودی کامل خود نمیگنجد. تفاوت بین نظام ما و فتودالیسم، تفاوت بین انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب سفید است. و این بسیار اساسی است.

رفقا! ما هم مانند شما و برخلاف ویتفوگل‌ها، نه بنیاد جامعه آسیائی را بر آب می‌نهیم و نه سوسیالیسم را منحصر به شرق میدانیم. ما هم مانند شما معتقدیم که در سیر تکاملی جوامع بشری، پدیده‌هایی در آن - و در همه جای آن - مانند زبان و مذهب بوجود می‌آید. ولی ما معتقدیم که بر همین اساس پدیده‌هایی مانند جامعه طبقاتی بوجود می‌آید و سپس از بین میرود، نه صرفا فتودالیسم، یا برده‌داری یا نظام آسیائی و یا نظام سلطی جوهر پدیده برای ما نظام طبقاتی است و نه شکل خاصی از آن. ما مفهوم فتودالیسم را به همه

* یاد آوری میکنیم که برده در نظام برده‌داری "ابزار تولید" است. کسی به ابزار تولید

انعام نمیدهد.

جوامع طبقاتی تعمیم نمیدهیم و بنابراین این ذکر واژه فتود الیسم اروپائی یا آسیائی را کمکی به ازدیاد شناخت نمیبینیم. ما وقتی از "نظام" صحبت میکنیم باید چیزی یا چیزهائی را که این نظام را از سایر نظام ها جدا میکند در نظر بگیریم، یعنی خصوصیات ویژه آنرا. فتود الیسم روابط و مشخصات و ساخت (سامان) دارد وگرنه صفات عمومی مانند استتار و تولید کوچک و غیره که در همه نظام های ماقبل سرمایه داری وجود دارد. در سرمایه داری این مشخصه، این محور، این ستون قائم، ارزش اضافی است. همه چیز بر پایه آن میگردد و از روی وجود یا عدم آن میتوان تشخیص داد که سرمایه داری در جامعه ای وجود دارد یا نه. هیچ نوع تخطی از این اصل علمی مارکسیسم مجاز نیست و متد علمی جز این چیزی نمیتواند باشد. همین عمل، همین متد در مورد فتود الیسم باید بشود وگرنه متد علمی بکار نبرده ایم.

ممکن است از ما سؤال شود که ما مدرکی بر ثبوت وجود نظام آسیائی ارائه ندادیم، اسناد را هم ناکافی میدانیم، پس چرا بوجود نظام آسیائی معتقدیم؟ سؤال بجاست. ما مدرکی علاوه بر آنچه احتمالاً رفقا دیده اند (جز کتاب اخیر مارکس) ارائه ندادیم. ولی نقطه حرکت ما اینست:

ما تفاوت اساسی در نظام قبلی ایران و فتود الیسم میبینیم. تفاوتها آنقدر زیادند که آنها را در مقوله یک شیوه تولید و تحت یک مناسبات تولیدی نمیگنجانند، مگر آنکه مقوله را آنقدر وسیع و عام کنیم که همه چیز در آن بگنجد و آنوقت دیگر آن "مقوله فتود الیسم" نیست. آنوقت داریم از جامعه طبقاتی بطور کلی صحبت میکنیم نه از فتود الیسم با خصوصیات مشخص آن. در فتود الیسم مالکیت قابل واگذاری نیست. قابل خرید و فروش نیست و اینست کسه فتودال جانش را میدهد. در نظام آسیائی درست قضیه عکس اینست. در نظام فتود الیسم فتودالها شاه را انتخاب میکنند، در نظام آسیائی شاه تیولد ارها را به زمین مسلط میکند. در فتود الیسم تجارت و مالکیت زمین بکلی از هم جدا هستند و فتودال اگر بمیرد تن به شغل "کثیف" تجارت نمیدهد و آنرا بقول مارکس بعهده "جهودهای کثیف سوراخ سنبه های قرون وسطی" میگذارد. در نظام آسیائی بقول حکیم سنائی:

خانه خریدی و ملک، باغ نهادی اساس خانه ز مال ربا، ملک ز سود غله

اینها و تفاوت های دیگر اساس و تعیین کننده هستند. آنقدر اساسی هستند که ما معتقدیم که مارکس کاملاً حق داشته آنها را در مقولات جدا قرار دهد. کسی میتواند نسبت تسامح به مارکس دهد که یا: ثابت کند که این تفاوتها وجود نداشته، و یا اینکه این تفاوتها جزئی هستند. در صورت دوم باید بگوید مشخصات عمده ویژه فتود الیسم در نظر او چیست.

ولی همانطور که گفتیم ایراد عمده ما به اعتقاد رفقا نیست چه حل این مسائل احتیاج به زمان کافی دارد و خود بخود مسئله حیاتی انقلاب ما هم نیست. اینها تفاوت نظر های سازنده بین کمونیست هاست. ایراد ما به برخورد رفقا هم در پژوهش خود و ارائه ادله بود و هم برخوردی که در این مورد خاص با نظرات اظهار شده از جانب ما داشتند.

* * *

در مورد روابط کنونی در جامعه ایران

ایرادی که رفقا بآن اشاره کرده اند (در مورد ورود در بحث بدون ثبوت وجود مناسبات سرمایه داری) صحیح است. ما نگارش جزوه جداگانه ای را در این مورد خاص از همان ابتدا در دستور کار قرار دادیم و چند صد صفحه مطلب پراکنده هم تهیه کردیم، ولی این کار نیمه تمام مانده، چون اولاً آمارهای کافی و جدید کم داشتیم، ثانیاً گرفتاری زیاد کارهای عملی مزاحم بود و ثالثاً قدری سهل انگاری و کمبود حساسیت نشان دادیم. معیناً اگر رفقا توجه کرده باشند ما خود باین مسئله توجه داشته ایم و ذکر کرده ایم که باید به جزوه جداگانه مراجعه شود. بهر رو ما با نتیجه گیری رفقا در صفحات ۶۳ و ۶۴ کلاً موافقیم با این تفاوت که بورژوازی ملی را اصولاً موجود نمیدانیم. در کشورهایی که سرمایه مدغم در سرمایه جهانی است، بورژوازی ملی بعنوان یک نیروی اجتماعی نمیتواند وجود داشته باشد. در مورد بورژوازیهای متوسط الحالی که انباشت سرمایه آنها عمدتاً از داخل کشور و بدون ارتباط مستقیم با سرمایه خارجی است (ارتباط غیر مستقیم همیشه وجود دارد) ما ترجیح میدهیم از واژه بورژوازی داخلی DOMESTIC یا بومی (indigenous) استفاده کنیم تا القاء شبهه با بورژوازی ملی از نظر تاریخی مشخص شده، نکند.

* * *

در مورد جنبش کارگری توضیح داده ایم که منظور قبل از شروع جنگ چریکی بوده است و تصور میکنیم که عمدتاً با نظر ما موافقید. در مورد ضرورت جنبش خود بخودی و نحوه برخورد با آن قبلاً توضیح داده ایم.

* * *

در مورد جنبش دهقانی

در مورد اینکه موفقیت نسبی برنامه های رژیم چیست ما در نوشته قبلی خود در صفحه ۵ سطر ۹ تا ۲۱ توضیح داده ایم و قطعاً از نظر رفقا افتاده است. ما معتقدیم که در تسریع

پروسه تولید سرمایه داری (که دلیل اصلی رفورمها بوده) ، رخنه دادن ماموران رژیم به اعماق جامعه و دور افتاده ترین روستاها ، و نیز استفاده از " سپاه های " مختلف بعنوان ارگانهای تبلیغاتی رژیم (علاوه بر وظائف دیگر آنها) ، رژیم موفقیت هایی داشته است .

غرض از عقب ماندگی نسبی جامعه روستائی ، عقب ماندگی شیوه (و ضرورتا مناسبات) تولیدی و روستائی است و این عقب ماندگی عمدتا در رابطه با شهرها مطرح است .

اما کمبود خیزش های دهقانی و قصور سازمانهای سیاسی در گذشته رابطه ای بسیار مهم دارند . خیزش های خود بخودی عمدتا در نتیجه عکس العمل شرایط بد زندگی هستند ولی نه منحصرآ . در هر جنبش خود بخودی اثرات عامل آگاهی - ولو آگاهی نسبی - وجود دارد . در مناطقی که سابقه جنبش وجود دارد ، احتمال وقوع جنبش خود بخودی بسیار بیشتر است تا در مناطقی که سنتا حرکت شدیدی وجود نداشته است . رفقا قطعا با مواردی از خیزش در مناطق شمال - با وجود آنکه وضع زندگی مادی آنها در مقام مقایسه با بسیاری از نقاط دیگر کشور بهتر است - مواجه بوده اند . سنت مبارزاتی کوچک خان ، تاثیر فعالیت های حزب کمونیست ، تاثیر پذیری بیشتر از انقلاب اکتبر ، فعالیت بیشتر عناصر مترقی در گذشته در این نواحی ، همه باعث شده اند که با وجود آنکه وضع مادی زندگی دهقانان در قیاس با بعضی نواحی دیگر بهتر است معینا امکان وقوع جنبش بیشتر است این طرز کار عامل آگاهی در جنبش خود بخودی است . زمانی میگوئیم جنبش خود بخودی نیست که عامل آگاهی در آن بالا بوده و سازمان ده و جهت دهنده باشد .

* * *

در مورد جنبش های دانشجویی

نظر رفقا کاملا درست است و ما دچار ذهنی گری شده بودیم . باین ترتیب که در کنار اعتقاد خود به مخالفت روشنفکران با رژیم ، عواملی را که در سطح سراسر جامعه موجب رکود مبارزات شده بود در مورد روشنفکران در نظر نگرفته بودیم و چون حرکت واضحی از آن جهت نمی دیدیم ، ذهنی گری کرده و پنداشته بودیم که قطعا جهت حرکت متوجه قطب های جدید مبارزه شده است . توضیح رفقا بکلی قانع کننده بود .

* * *

در مورد اصلاحات ارضی

در ذکر عبارت "نقاط وسیعی که مستقیماً مورد عملکرد اصلاحات ارضی نبوده‌اند" لغزش کرده‌ایم. توضیح شما در این مورد نیز که اصلاحات ارضی رژیم یعنی همین، کاملاً درست است. اما آنچه رفقا میگویند از بین رفتن حمایت مادی فئودال از رعیت برای تهیه وسائل تولید مسئله زیاد مهمی نیست، بنظر ما از آنجا که نمایشگر تغییر مناسبات است مهم می‌باشد. جانشین شدن بانک تعاونی بجای ارباب یعنی دقیقاً تظاهر تغییر مناسبات تولیدی. در حقیقت دهقان از تغییر روابط تولیدی چیزی بجز همین نوع تظاهرات آنرا درک نمی‌کند. مناسبات تولیدی برای او یعنی همین چیزها. بذری که ارباب میداد تضمین کننده ادامه کار رعیت بر زمین (البته بنفع ارباب) بود ولی وامی که شرکت تعاونی میدهد تضمین کننده ورشکستگی و فرار رعیت از زمین و پیوستن به لشکر انبوه ذخیره کار است. آنچه رفقا اشاره میکنند که "مسئله اصلی دگرگون شدن روابط تولیدی است" چیزی جز همین مسئله نیست و بحق هم اصلی و مهم است.

اما در مورد ایراد شما به لفظ "کارگران کشاورزی". بنظر ما به صرف اینکه رژیم از این واژه سوء استفاده میکند ما نباید از بکار بردن آن خود داری کنیم. این واژه، واژه درستی است. هم در مورد آنها که کار دائمی دارند و هم آنها که حتی یک روز در سال کار میکنند. واژه "دهاتی" در مقابل واژه شهری است و نشان دهنده موضع طبقاتی در پروسه تولید نیست. واژه دهقان هم امروزه به معنای شاغلین به کشاورزی است و نه موضع در پروسه تولید. خوش نشین شامل همه روستائیان بی نسق و نیز شاغلین به اشتغالات جانبی (فرعی) از سلمانی گرفته تا پینه دوز و پیله ور میشود و باز نشان دهنده موضع طبقاتی در پروسه تولید نیست. و حال آنکه کارگر یعنی کسی که نیروی کارش را میفروشد. اینکه یک روز یا هر روز میفروشد مسئله نیست. اصولاً در مناسبات سرمایه داری چیزی بجز کارگر در مقابل سرمایه دار نداریم. اینها نه سرف هستند و نه برده و نه رعایای شاه و نه هیچ چیز دیگر. کارگر هستند و برای تمایز آنها از کارگران صنایع به آنها میگوئیم کارگر کشاورزی (و گاهی نیمه پرولتاریا یا شبه پرولتاریا). معیناً برای اجتناب از القاء این شبهه که اینان دائماً کار میکنند، میشود این خصیصه آنها را بصورت صفت دیگری به لفظ کارگر اضافه کرد مثل کارگر کشاورزی عمدتاً بیکار یا نظائر آن. بهر حال، خوش نشین،

گو اینکه ممکن است ادای مطلب کند و در اکثر موارد لفظ کافی هم هست ، ولی هنگامی که می‌خواهیم تجزیه و تحلیل طبقاتی بد هیم بکلی نا کافی میشود .

در مورد تقسیمات جدید در دهات و بوجود آمدن يك قشر حامی رژیم (یعنی بجای يك ارباب ، چند دهقان مرفه) نیز در صفحه ۵ توضیح داده ایم بنظر میرسد که این نیز از نظر شما افتاده باشد .

در مورد کشورهای سوسیالیستی

دو حکم ما مورد ایراد قرار گرفته در صورتی که جملات بقدر کافی در این دو مورد واضحند و در حقیقت خود رفقا هم پس از بحث همین برداشت را کرده اند ، بنا بر این بنظر ما خود بحث رفقا اصولاً زائد بود . ما در جمله " در طی دهه های بعد از انقلاب کبیر اکتبر ۱۹۱۷ ساختمان سوسیالیسیم صرفاً متوجه مناسبات اقتصادی شد و در تربیت انسان سوسیالیست اهمال جدی بعمل آمد " دقیقاً همین منظور را داریم که بیان کرده ایم . " صرفاً متوجه مناسبات اقتصادی " بمعنای این نیست که روی تغییرات اقتصادی زیاد کار شد . ابداً ! معنایش این است که روی چیزهای دیگر کار نشد . کجای این عبارت بمعنای " زیاد کار کردن روی مناسبات اقتصادی است . بر عکس ما معتقدیم که در تغییر مناسبات اقتصادی ، هم کم کاری شد و هم بد کاری . اما اینکه این عبارت چقدر " سایه ای محو و کم رنگ از تبلیغات مبلغان ضد شوروی غرب و سوسیالیست های راست " دارد برای ما نهایت تعجب آور است . ما چنین مبلغینی را نمی شناسیم . اگر هم کسی بوده و چنین گفته ، بسیار درست گفته است . تعجب ما وقتی بیشتر میشود که رفقا در پایان يك بحث طولانی ، خود همین را میگویند ، در حقیقت این ایراد رفقا بکلی نادرست است .

در مورد ایراد به تروتسکی و زینوویف و بوخارین ما با شما هم عقیده ایم ، ولی با شیوه تغییر فاکت های تاریخی که استالین برای کوبیدن مخالفین خود به آنها متوسل میشد موافق نیستیم . ما معتقدیم که رفقا برداشت خود را جایی که مینویسند تروتسکی در دوران انقلاب " فقط نقش مخالفی را در درون حزب بازی میکرد که گاهی کمابیش مزاحمتهائی ایجاد میکند " یا کامل ادا نکرده اند و یا اینکه از خلاف واقعیت گرفته اند . تروتسکی فرمانده ارتش سرخ در زمان لنین بود و يك مزاحم بی مقدار نبود . ما و شما مخالف تروتسکی هستیم و تروتسکیست ها را منحرف میدانیم ولی هیچگاه نباید از بیان واقعیات عدول کنیم . معلم کبیر ما لنین است که در بحبوحه

مبارزه بی امان علیه کائوتسکی ها و پلخانوف ها ، سعی در بیمقدار کردن حریف نمیکرد بلکه آنها را از نظر ایدئولوژیک خرد میکرد . و این کاری است که ما باید با تروتسکیست ها و انواع دیگر منحرفین بکنیم .

و اما مسئله اهمال جدی در تربیت انسان سوسیالیست - اگر بنوشته خود رفقا نگاه کنیم می بینیم که پس از مقداری بحث نوشته میشود " و اینکه در سالهای حکومت استالین به مبارزات فرهنگی کم بها داده شد و این امر در شکست مبارزات اقتصادی تاثیر کمابیش تعیین کننده داشت . " (تاکید از ماست) . و این دقیقاً همان چیزی است که ما میگوئیم ! ما هیچگونه تفاوتی بین این حکم و حکم ما " در تربیت انسان سوسیالیست اهمال جدی بعمل آمد " نمی بینیم . حال اگر سوسیالیست راستی هم این حرف را زده باشد ما او را در این مورد سوسیالیست راستین خواهیم دانست . این عقیده شما و ماست ، نه عقیده بورژوازی غرب . ما با وجود آنکه با این حکم رفقا موافقم با پاره ای از استدلالات و بحثهایی که شده موافق نیستیم . ما معتقد نیستیم که باید اول پایه اقتصادی را ساخت و " روینا خودش می آید " . اگر بهمان اندازه در ساختن روینا توجه نشود نه تنها خودش نخواهد آمد بلکه اثرات ویران کننده ای هم بر زیر بنا خواهد داشت . روینا بطور تاریخی محصول زیر بناست و نه بطور اتوماتیک و خود بخود . سوسیالیسم بر خلاف همه نظامهای دیگر در اثر کوشش آگاهانه انسانها برای ساختمان آن بوجود می آید نه صرفاً بعلت طفیان مردم علیه سرمایه داری . سوسیالیسم را انسانهای سوسیالیست که در بطن جامعه سرمایه داری رشد یافته اند میسازند . دادن آگاهی سوسیالیستی به افراد مقدم بر تغییر روابط جامعه است . این تقدم شعور بر ماده نیست . این خود شعوری است که از ماده گرفته شده است . بلشویک ها ، ویتنامی ها ، چریکهای فدائی خلق ، اینها انسانهای سوسیالیست با آگاهی سوسیالیستی در جامعه ای با نظام سرمایه داری هستند . بقول خود رفقا " فرهنگ سوسیالیستی فرهنگ کسانی است که دارند برای برداختن اقتصاد بورژوازی مبارزه میکنند و میخواهند روابط تولیدی سوسیالیستی را بر جای آن بنشانند " . وقتی میشود در این جوامع سرمایه داری انسان سوسیالیست بوجود آورد ، چگونه میتوانیم اهمالهایی را که در زمان استالین شد - و مورد توافق خود شما هم هست - ندیده بگیریم یا آنرا زیر سایه تبلیغات سوسیالیست های راست بدانیم ؟ در حقیقت این بحث شما با نتیجه گیری کنه کرده اید در تعارض است . ما نتیجه گیری را می پذیریم ولی نه خود بحث را .

در مورد بوروکراتیسم و رویزیونیسم

تیسم

بنظر میرسد که در اینجا نیز رفقا در برداشت خود از نظر ما اشتباه کرده‌اند. منظور ما از بوروکرا پدیده‌ایست که پس از انقلاب اکتبر با آن مواجه شدیم و لنین چند سال با آن مبارزه میکرد و گسترش آنرا از بزرگترین خطرات برای جامعه جوان شوروی میخواند. در مورد انحراف خروشچفی بی‌عده، تیتوئی، دوپچکی و غیره، ماتنها واژه رویزیونیسم را بکار میبریم که هم زائیده بوروکراتیسم است و هم زاینده آن.

ما در تحلیل خود از رویزیونیسم جامعه فعلی شوروی، بوروکراتیسم زمان استالین را ازطل عمده میدانیم. علت ظهور بوروکراتیسم پس از انقلاب اکتبر همانطور که لنین میگوید روابط عقب مانده جامعه پیشین روسیه بوده است. برخلاف نظر تروتسکیستها بوروکراتیسم بعلت رکود مبارزات طبقاتی بوجود نیاید، بلکه بعلت وجود بوروکراتیسم مبارزه طبقاتی راکد میشود، گو اینکه این بنوبه خود بر آن اثر میکند.

بعد از انقلاب اکتبر مبارزه طبقاتی راکد نبود، بسیار هم شدید بود ولی این مانع از بوروکراتیسم نشد. اما اینکه نوشته شده در بوروکراتیسم بیشتر عوامل بورژوائی وجود دارد تا فتوئالی، مطابق با واقع نیست. برخلاف تصور رایج در مواردی هرچه کشور سرمایه‌داری پیشرفته‌تر باشد بوروکراسی در آن کمتر است. مارکس در مورد انگلستان و آمریکا قائل به وجود بوروکراسی نبود و این البته کاملاً در مقایسه با جوامع دیگر مانند روسیه تزاری بسیار درست بود. هرچه عقب ماندگی فکری (در اثر روابط عقب تولیدی) بیشتر باشد امکان ظهور بوروکراسی بیشتر است. بنظر ما رفقا از روی حسن نیت و بقول خود جلوگیری از بروز تصور "اولوسیونیسم عامیانه... که بر مبنای آن سوسیالیسم را قابل پیاده شدن در جوامع عقب مانده نمیداند" دچار لغزش شده‌اند. ما میگوئیم: بلی درست است. در کشور عقب مانده از این جهت مشکلی وجود دارد ولی این تعیین کننده نیست. در عوض کشور های عقب مانده از جهات دیگر مزایای بیشماری دارند تا انقلاب سوسیالیستی تسریع شود. ما خطر برو بوروکراسی را ابدان ندیده نمیگیریم، برعکس خطر را احساس میکنیم و بهمین جهت بشدت میکوشیم که با اتخاذ تدابیر سوسیالیستی امکان ظهور و گسترش آنرا بسیار کم کنیم. در حقیقت ما خطر را ندیده نمی‌گیریم ولی برعکس اولوسیونیست‌ها به مقابله با آن میرویم. برخورد رفقا با مسئله کیش شخصیت بنظر ما توجیه‌گرانه است.

۱- سوسیالیسم نظامی است که انسان را، زندگی مادی و شعور او را آزاد میکند. بنابراین هر

چه با اینها در تعارض باشد با سوسیالیسم متناقض است. کیش شخصیت یعنی انفصال عقل از خود و گذاشتن آن در اختیار دیگری. این "لکه خونی" نیست که روی لباس مریض افتاده باشد. این موریانه ایست که بنای سوسیالیسم را مورد تهدید قرار میدهد. کیش شخصیت از دشمنان شماره یک کمونیسم است.

۲- کیش شخصیت نشانه عقب ماندگی ما قبل سرمایه داری است. در جوامع سرمایه داری این پدیده کمتر میشود و در جوامع سوسیالیستی بکلی از بین میرود.

۳- وجود (و نه ظهور) کیش شخصیت در جوامع و اذهان عقب مانده تا اندازه ای غیر قابل اجتناب است حتی پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی. بینش نسبت به فتوای روحانی در توده های نا آگاه با پرستش آنها از زهائنده شان از قبیل سابق جایگزین میشود.

۴- با وجود آنکه کیش شخصیت پدیده بدی است معهذاتاً زمانی که وجود دارد میتوان در عین مبارزه با آن، آنرا علیه خود بکار گرفت.

آیا رفقا با این احکام موافقت؟ اگر موافقت میتوانیم خیلی زود به نتیجه واحدی در مورد سرنوشت این پدیده در کشورهای سوسیالیستی برسیم و آن اینست که در عین غیر قابل اجتناب بودن ادامه آن تا حدی، باید با آن مبارزه کرد. هر کوشش در جهت گسترش و تشدید آن ضد کمونیستی است. ما معتقدیم که در شوروی زمان استالین باین پدیده دامن زده شد و بحد بسیار شدید رسید.

ما معتقدیم که در چین این پدیده حتی از شوروی هم شدیدتر است و رهبران چین عاملان به آن دامن میزنند. ما معتقدیم که گرچه استفاده از کیش شخصیت مائو در کوبیدن لیوشائوچی موثر بود ولی بهمین اندازه در سکوت مردم و اجتناب از عکس العمل در مقابل سیاست خارجی اپورتونیستی چین مضر واقع خواهد شد. همه چیز در پشت تصویر مائو و پشت کیش شخصیت انجام میشود و مخالفین این سیاست اپورتونیستی تحت همین نام خاموش کرده میشوند. ما معتقدیم که هیچ مغزی، هیچ شخصیتی عقل کل جامعه نیست. سوسیالیسم یعنی حکومت مردم بر مردم، یعنی حکومت پرولتاریا. عقلهای بزرگ چیزی جز مجری اراده مردم نباید باشند. آنها تعیین کننده مسیر زندگی مردم نمیتوانند باشند.

عشق مردم را به رهبران صدیق، با کیش شخصیت اشتباه نکنیم. مردم لنین را می پرستیدند ولی از او انتقاد هم میکردند. جر و بحث میکردند ولی زمان استالین؟ مردم میگفتند عمو هو، ولی میگویند صدر مائو.

وقتی هوش مین مردم، آب از آب تکان نخورد ولی اگر مائو بمیرد خواهیم دید که چه خواهد شد.

هوشی مین کیش شخصیت نداشت. ولی همین حرف را در مورد مائو نمیتوانیم بگوئیم. وقتی پنج میلیون نفر با کتابهای سرخ یک دست و اندازه همه چاپ پکن در مقابل مائو رژه میروند این رامسی گوئیم تشدید عامدانه کیش شخصیت به منظور بهره برداری کوتاه نظرانه فوری از آن. عامل آن هر که بوده باشد، خود مائو، لین پیائو، چوئن لای، فرق نمیکند.

وقتی استاین می میرد و چهره شوروی ۱۸۰ درجه عوض میشود نشانه چیزی بجز وجود کیش شخصیت نیست. لنین قبل از استالین بود. جامعه عقب مانده تر بود معهدا لنین کیش شخصیت نداشت. او صدای مخالفین را خفه نمیکرد، نفی میکرد. یعنی بانشان دادن نادرستی آنها، نه تنها آن افراد، بلکه آن فکر را نابود میکرد. با آنها در مقابل توده ها مبارزه میکرد. سطح آگاهی توده را بالا میبرد، خود را مبری از خطا نمی دانست، از خود انتقاد میکرد و مردم یاد میداد که به معنای حرفهای او توجه کنند نه بدهان او.

ما هنوز تا امروز با وجودی که همه نشریات بزبان خارجی چین را زیر و رو کرده ایم حقیقت قضیه لین پیائو را نفهمیده ایم چه بود، چه میگفته، راست میگفته یا نه؟ آیا مخالف رویه چوئن لای بود (که باید به او آفرین گفت) یا رویونیست و مرتد بوده. توده های چین بهمین اندازه ما هم نمیدانند، چون کسی بجز فحش به لین پیائو دلیل و بحثی بآنها ارائه نداده. نشریات خارجی چین بما میگویند که کمیسر سیاسی بالای سر مرضی که قلبش ایستاده بود آثار مائو را خواند، قلب مرضی شروع به طپش کرد و مرضی زنده شد و اینرا تنها برای توده چینی "عقب افتاده" نمی نویسند. اینرا بزبان انگلیسی و فرانسه و آلمانی برای شما و ما مینویسند. این کار کوششی فرصت طلبانه در تشدید کیش شخصیت است. این کار زیاد کردن "لکه های خون" روی لباس مرضی است و این کار غیر کمونیستی و ضد کمونیستی است. اگر "روشن فکر دانشمند بورژوازی فرانسه" هم این را میگوید خوشا بحالش که خوب فهمیده است.

و نکته آخر در این مورد آنست که برخلاف نوشته رفقا این بیماری زود بر نمی افتد، قالب عوض میکند. بجای استالین، خروشچف و سپس برژنف می آید. مرض تا تحت درمان قرار نگیرد و با میکربهای آن مبارزه نشود بر نمی افتد، مرض را برمی اندازد.

* * *

در مورد "اعمال قدرت جناح خاصی از حزب و قلع و قمع غیر دموکراتیک جناحهای دیگر" نیز تردیدی نیست که منظور ما همین عبارتی بوده که نوشته ایم. "قلع و قمع غیر دموکراتیک". دیکتاتور پرولتاریا یعنی قلع و قمع تمام طبقات و عناصری که در راه گسترش سوسیالیسم قرار دارند. و کسی که باین معتقد نباشد کمونیست نیست. ولی بین قلع و قمع پرولتاریک و دموکراتیک فاصله بسیار است،

فاصله بین بوروکراتیسم و کمونیسم. رفقا چندین صفحه را بیهوده در ضرورت "قطع وقمع" آوردند (که ماحرفی نداشته‌ایم) و سپس کلمه غیر دموکراتیک را پذیرفته‌اند (که باید از همان ابتدا بآن توجه میکردند) .

* * *

در مورد چین

اشاره بوجود " جلوه‌های نظام‌های پیشین و منجمله سرمایه‌داری " نه از روی ایرادگیری ، بلکه بیان واقعیت است و همانطور که خود نوشته‌اید تا مدت‌ها وجود اینها طبیعی است و در طول زمان - بشرط مبارزه با آنان - از بین می‌رود . وگرنه مانند مورد شوروی پنجه می‌گسترده و اقدامات سوسیالیستی را نیز کم‌وبیش و بتدریج از بین می‌برد . منظور ما از نظام‌های پیشین روابط بسیار عقب مانده‌ایست که در نقاطی از چین و بخصوص بین پاره‌ای از اقلیتهای ملی وجود دارد که خوشبختانه مورد شناخت دولت هست و بهمین دلیل امتیازات زیادی برای آنها قائل شده‌اند تا بتوانند بسطح رشد متوسط جامعه برسند . این امر حتی در مورد روئینادرچین شدیدتر است و همین است که مبارزه با کنفوسیوس را ظاهراً می‌طلبند .

* * *

مادرپایان از برخورد انتقادی و سازنده رفقا تشکر رفیقانه میکنیم . و بنوبه خود سعی کردیم با صراحت به نظریات رفقا ، چه آنها که مورد پذیرش ما بود و چه آنها که مورد ایراد بودند ، جواب دهیم . از اینکه احساس می‌کنیم در اصول ، در استراتژی و در تاکتیک هم عقیده‌ایم بسیار خوشحالمیم . تفاوت‌ها تا آنجا که ما میتوانیم ارزیابی کنیم ، تفاوت‌های سازنده و مجاز بین کمونیستی است و با برخورد صادقانه حل میشود . ما به برخورد صادقانه رفقا که وثیقه آن اقدامات حماسه آفرین آنهاست ایمان داریم و سعی میکنیم که از آنان بیاموزیم و بسهم خود مطالبی را برای بحث و برخورد و آموزش ضمن بحث مطرح کنیم .

با ایمان به پیروزی جنبش کمونیستی ایران

بهار ۱۳۵۳

* ضمیمه - مقدمه فورماسیونهای اقتصادی ماقبل سرمایه‌داری .

* * ضمیمه - مقاله " بورژوازی ملی " .